

به نظرم اصول و قواعد نویسندگی تمامی ندارد و تا هر جا که بخواهید می شود به آن افزود. هر نویسنده توانایی می تواند با تکیه بر بازی و تکنیک های زبانی دنیای منحصر فردی را خلق کند و دیگران را هم به این دنیا راه دهد، اما در این میان توجه به اجتماع از اهمیت بیش تری برخوردار است.

کافی است نگاهی به نام های ماندگار ببیند: همه نویسندگانی که دست روی مسائل اجتماعی می گذارند برای همیشه در یاد می مانند. قطعاً اولین مساله برای یک نویسنده خوب شدن، خوب نوشتن است. منظورم نویسنده ای است که برای فروش و پول دار شدن نمی نویسد. در عرصه ی ادبیات و نویسندگی، به نظرم نویسنده کسی است که پیش تر شبیه اش را نداشته ایم یعنی نتوان او را جزو هیچ دارودسته ای دانست و همین نکته یعنی ادبیات اصیل و ماندگار. به نظرم ادبیات یعنی آگاهی؛ حتی اگر پایین ترین درجه آگاهی را در نظر بگیریم. رمان نویس کسی است که به تمام راه و چاههای پیچیده نوشتن وارد است؛ پیچیدگی در روابط خانوادگی، اجتماعی و...

در زندگی امروز، که ترکیبی از تمام فرهنگ هاست، همه چیز رو به سادگی می رود و در میان تفکر و عقل که ریشه در گذشته های دور دارد هنوز در ادبیات نهفته است. با وجود سهل گیری و ساده پسندي این روزها اما هنوز هم پیچیدگی در داستان برای ما خالی از جذابیت نیست و همین باعث می شود که ادبیات نقشی انکار ناپذیر در بالا بردن شعور انسانی داشته باشد ادبیات یکی از اصلی ترین شیوه های حس مسئولیت داشتن است و البته در هر دو مورد جامعه و خود ادبیات به یک اندازه نقش دارد. منظور از ادبیات در اینجا ادبیات به معنای واقعی است: داستانی که نماینده ی ارزش های برتر یک جامعه است و ادبیاتی که می تواند از این ارزش ها دفاع کند، مقصودم از جامعه هم، جامعه ای هست که نویسنده در آن حق دارد دست روی واقعیت های اجتماعی بگذارد و حداقل به غایب بزرگ یعنی عدالت اجتماعی اشاره کند و از این حق طبیعی دفاع کند به هر حال نویسنده داستان و فیلمنامه باید پایبند به اخلاق باشد. به نظرم نویسنده پایبند ادبیات کسی است که به معضلات اخلاقی یک جامعه نظری بیندازد: درباره ی خوب و بد، هنجار و ناهنجار و عادلانه و غیر عادلانه توجه به همه ی این ها یعنی یک نویسنده بودن نویسنده واقعی با تمام این موارد برخوردی عمل گرایانه دارد. او داستان می نویسد، روایت می کند و در داستانش شکل های مختلف یک زندگی را تصویر می کند و به همین طریق حس عام انسانی را در ما بر می انگیزد. نویسنده تخیل ما را به کار می اندازد و از سویی با داستان ها ایشان حس همدلی را در ما بر می انگیزد و شاید هم آن را بهبود ببخشد. آنها با داستان هایشان حس همدلی را در ما برای قضاوت های اخلاقی پرورش می دهند. وقتی از نویسنده . به عنوان یک راوی یاد می کنیم، منظورم ه فرم هم هست یعنی: شروع، اوج داستان و پایان بندی. هر نویسنده ای داستان

های زیادی دارد که روایت کند، اما نقل این داستان ها، در یک زمان، امکان ندارد. او می داند که باید یک داستان را انتخاب کند، مهم ترین و اساسی ترین اش و این به هنر بر می گردد. به این که بداند که در آن بره ی زمانی کدام یک از این روایت ها بهتر به دل خواننده می نشیند.

" داستان های زیادی برای نوشتن وجود دارد ": این صدایی است که راویه یکی از داستان هایم در اولین سطور به زبان می آورد. به راستی داستان های زیادی برای روایت وجود دارد، داستان هایی که نویسنده دوست دارد همه ی آنها را بنویسد و انتخاب یکی از آنها برای نوشتن خیلی سخت است. نوشتن یک داستان درست مثل این است که شما بگویید این داستان همان داستان با اهمیتی هست که می خواستم بنویسم و به همین ترتیب ذهن نویسنده از آن پراکندگی عجیب و غریب بیرون می آید و همه چیز در یک خط متوالی قرار می گیرد، انگار تمام تخیل او بسیج می شوند که تنها همین یک داستان را بنویسد. برای اینکه تبدیل به یک نویسنده ی اخلاق گرا شویم، باید به همه ی زوایای زندگی نگاه کنیم و در قضاوت با پرویی اعلام کنیم که چه چیزی بد است و چه چیزی خوب. همچنین باید ارزش گذاری هم کرد و به خواننده گفت که کدامیک بهتر از دیگری است و همه ی این ها باید همراه اعتماد به نفس باشد. همه این ها به معنای نظم دادن به همه ی حرف هایی است که نویسنده می خواهد به مخاطبش بگوید و به بهای نادیده گرفتن بقیه ی اتفاقاتی است که در اطراف نویسنده رخ می دهد. به نظرم حقیقت قضاوت اخلاقی بستگی به ظرفیت ما نسبت به واکنش هایمان دارد و در این ظرفیت خواسته و نا خواسته محدودیت هایی وجود دارد گرچه راهی جز پذیرفتن اش نداریم اما می توانیم این ظرفیت را کم کم توسعه بدهیم. می توان شروع این تفکر و فروتنی را تسلیم در مقابل اندیشه دانست: اندیشه ای قدرتمند که همه چیز در آن تکرار می شود در حالی که فقدان ظرفیت اخلاقی از پذیرش آن سرباز می زند و این کاستی شامل اندیشه ی رمان می شود. به جرات می توان گفت این آگاهی بیش تر شامل شاعران می شود، زیرا آنها قصد قصه گویی ندارند. فرناند وپسوا بزرگ در " کتاب آشفتگی " می نویسد: " فهمیده ام که همیشه در یک زمان حس و حواسم پیش دو ساله است. بقیه هم تا حدی مثل من باشند ... اما در مورد من استثنایی وجود دارد ... هر دو ساله هایی که من در آن واحد فکرشان هستم و به یک اندازه درخشان هستند و این همان نکته ای است که خلاقیت را در من می آفریند و زندگی مرا تبدیل به یک تراژدی کرده است واز سوئی ظاهر خنده داری به من می بخشد. " هر کدام از ما تا اندازه ای دارای این خصوصیات هستیم واز وضعیتی مشابه فرناند وپسوا برخورداریم و اگر این مساله در دراز مدت اتفاق بیوفتد طبعاً دشوار است. برای مردم عادی خیلی طبیعی است که بخواهند ذهنشان را از پیچیدگی برهانند و ذهنشان را به یک سمت و سو سوق دهند، و بیشتر به مسائلی فکر کنند که هنوز تجربه اش نکرده اند. به نظر م انکار و این ساماندهی ذهنی از آنجایی ناشی می شود که ما می خواهیم که ما می خواهیم

ظرفیت بی انتهای شرارت را در انسان بیوشانیم . همه ی ما می دانیم در که در وجود هر آدمی بخش هایی وجود دارد و آزار دهنده نیست , به اموری که روایت نیستند و همه ی این ها بحث می شود در آن واحد چندین و چند ماجرا در ذهن بگذرد . چرا مردم همدیگر را فریب می دهند؟ چرا می کشند و چرا آدم های بی گناه همیشه در رنجند ؟ همه ی این ها مسائلی هست که یک انسان در آن واحد به آن فکر می کند ؟

بهتر است این مساله را به زبانی روان تر مطرح کنیم :اصلا چرا شر در همه جا وجود دارد ؟ یا اینکه چرا بدی در بعضی جا ها هست و در همه جا نیست؟ و چه کاری باید کنیم وقتی که بدی هنوز گریبان خودمان را نگرفته است ؟وقتی که این بدی ها به جز ما گریبان همه را گرفته است .خبر زلزله ای در که در سال ۱۷۰۰ در لیسبون آمد و همه جا را با خاک یکسان کرد بسیاری را خوشحال کرد .همان موقع پادشاه فرانسه از این که نمی تواند در برابر فجایع طبیعی کاری کند ,عصبانی شد و گفت :لیسبون با خاک یکسان شد و ما در پاریس در حال رقص و آوازیم. می توان گفت این روزها با این همه نسل کشی که در اطراف ما اتفاق افتاده است دیگر بی تفاوتی نسبت به فجایع زیاد هم جای تعجب ندارد . من می توانم به جرات بگویم در حال حاضر ما با ولتر پادشاه فرانسه فرقی نداریم اما دو قرن و اندی پیش از این همه تمایز , شگفت زده شده بودیم . شاید این بخشی از سرنوشت انسان است که از حوادث ناگوار و خوشایند در آن واحد در دو مقام متفاوت رنج ببرد. ما اینجا در امنیت کامل بسر می بریم , هر شب با شکم سیر می خوابیم وبعد ممکن است چند دقیقه بعد در ک عملیات انتحاری چندین نفر در نجف و سودان تکه تکه شوند . رمان نویسان همیشه در سفرند یعنی اینکه در زمان واحدی تمام وقایع جهان را از نظر بگذرانند بی این که آسیبی ببینند . واین شروع پاسخ به حوادث نا خوشایند است که بگویی :این یعنی همدردی .شاید کمی غیر عادی باشد که همیشه به دنیای بزرگ فکر کنیم .به اتفاقات ریزو درشت و متفاوت.اما تنها علت اینکه جهان به داستان نیاز دارد همین بزرگ کردن دنیاست ...